

رابرت وانوی، پیامبران بزرگ، درس ۲۲

دانیال، درس ۲، دانیال ۸

دانیال ۱: ۸-۲ رویای عیلام دانیال در مورد سلطنت بلشصر

فصل هشتم دانیال یکی از فصل‌های آسان‌تر برای تفسیر است، بنابراین فکر می‌کنم جای خوبی برای شروع است. در آیات ۱ و ۲ می‌خوانیم: «در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رؤیایی بر من، دانیال، ظاهر شد، پس از آنچه که برای اولین بار بر من ظاهر شد. و در رؤیایی دیدم که چنین شد، وقتی دیدم که در شوشان در قصری هستم که در استان عیلام است. و در رؤیایی دیدم و دیدم که نزد نهر اولای هستم.» حال، می‌توانید این سوال را در مورد آن دو آیه اول بپرسید، آیا دانیال در عیلام بود؟ «در رؤیایی دیدم و چنین شد که دیدم که در شوشان در قصری هستم که در استان عیلام است.» آیا او شخصاً آنجا بود یا فقط در یک رؤیا؟ به نظر من به احتمال زیاد در یک زمینه رؤیایی است که او خود را در این مکان می‌یابد. با این حال، این مکان مهم است، زیرا شوشان پایتخت عیلام بود.

در زمان دانیال، عیلام و شوش در قلمرو پادشاهی بلشصر بودند. با این حال، آنها مکان‌های چندان مهمی نبودند، اما بعدها شوش پایتخت امپراتوری ماد و پارس شد و به شهری بزرگ تبدیل شد. در واقع، این شهر تا قرون وسطی مسکونی بود. امروزه با نام شوش شناخته می‌شود. اوج حکومت پارسیان البته پس از زمان دانیال بود. اما رویایی که او دریافت می‌کند از زمان بابل به زمان پارسیان و سپس به دوران یونان می‌رسد. بنابراین این مکانی است که او خود را در این موقعیت رویایی می‌یابد.

سپس در دانیال ۳: ۸-۱۴ رؤیای او را می‌خوانید: «چشمان خود را بالا دانیال ۳: ۸-۱۴ قوچ و رؤیای بز نر آوردم و دیدم. و اینک قوچی در برابر رودخانه ایستاده بود که دو شاخ داشت و دو شاخ بلند بودند، اما یکی از دیگری بلندتر بود و شاخ بلندتر آخر از همه بیرون آمد. و قوچ را دیدم که به سمت غرب و شمال و جنوب هجوم می‌آورد، به طوری که هیچ جانوری نمی‌توانست در برابر او بایستد. و کسی نبود که بتواند از دست او رهایی یابد. اما او طبق اراده خود عمل می‌کرد و بزرگ می‌شد. و چون من در حال تفکر بودم، اینک بز نری از غرب بر روی تمام زمین آمد و زمین را لمس نمی‌کرد. و بز شاخ قابل توجهی بین چشمانش داشت. و به قوچی که دو شاخ داشت و من آن را در برابر رودخانه ایستاده دیده بودم، رسید و با خشم قدرت خود به او برخورد کرد. و دیدم که به قوچ نزدیک شد. او از خشم بر او خشمگین شد و قوچ را زد و دو شاخ او را شکست.» شاخ‌ها. و قوچ را یارای ایستادگی در برابر او نبود، پس او را به زمین انداخت و پایمال کرد، و کسی نبود که قوچ را از دست او رهایی دهد. پس بز نر بسیار بزرگ شد، و چون قوی شد، شاخ بزرگ شکسته شد و چهار شاخ برجسته به سوی چهار باد آسمان آمد و از یکی از آنها شاخ کوچکی بیرون آمد که به سوی جنوب و شرق و سرزمین دلپذیر بسیار بزرگ شد. و حتی به سوی لشکر آسمان بزرگ شد و برخی از لشکرها و ستارگان را به زمین انداخت و پایمال کرد. یا

این حال، او خود را حتی به امیر لشکرها بزرگ کرد و قربانی روزانه به دست او برداشته شد و مکان مقدس به زیر افکنده شد. و به دلیل گناه، لشکری علیه قربانی روزانه به او داده شد. و او حقیقت را به زمین انداخت؛ و ادامه یافت و رونق گرفت. آنگاه شنیدیم که یکی با دیگری صحبت می‌کرد و به قدیسی که سخن می‌گفت گفت: «تا کی رؤیای قربانی‌های روزانه و... خواهد بود؟» «آیا این گناه ویرانگری است که هم معبد و هم لشکر را پایمال کند؟ و «او به من گفت»: تا ۲۳۰۰ روز، آنگاه معبد پاک خواهد شد

این رؤیایی است که او دید. بنابراین آیات ۳ تا ۱۴ رؤیا را توصیف می‌کنند. توجه داشته باشید که حیوانات مختلفی به تصویر کشیده شده‌اند: در ابتدا قوچی با دو شاخ، سپس یک بز نر با یک شاخ قابل توجه بین چشمانش که با آن قوچ را می‌زند و دو شاخ را می‌شکند. سپس در آیه ۸، «پس از آن بز نر بزرگ می‌شود و شاخ بزرگ شکسته می‌شود و از آن چهار شاخ قابل توجه به سمت چهار باد آسمان بیرون می‌آیند». بنابراین شما این چهار شاخ قابل توجه را دارید که پدیدار می‌شوند، و سپس آیه ۹ می‌گوید که از یکی از آنها شاخ کوچکی بیرون آمد که بزرگ شد. اکنون به وضوح، حیوانات و شاخ‌ها را باید به عنوان مجموعه‌ای از نمادها برای به تصویر کشیدن رویدادهای خاص درک کرد. سوال این است که رویدادها چه هستند؟ در این فصل سوالاتی در مورد برخی از جنبه‌ها و ویژگی‌های فصل وجود دارد، اما در بیشتر موارد شک زیادی وجود ندارد زیرا در ادامه فصل تفسیری ارائه شده است. فصل ۸، آیات ۱-۱۴، شما این رؤیای قوچ و بز را دارید، اما بعد وقتی می‌پرسیم معنی آن چیست، وقتی به آیات ۲۰-۲۷ می‌رسیم، آنجا تفسیر رؤیا را داریم.

حال، قبل از رسیدن به آن تفسیر، می‌توانیم فعلاً آن را کنار بگذاریم، دانیال ۸: ۱۵-۱۹ مقدمه تفسیر رؤیا نکته دیگری وجود دارد که می‌خواهیم قبل از نگاه کردن به آیات ۲۰-۲۷ به آن نگاه کنیم. آیات ۱۵-۱۹، آن تفسیر را معرفی می‌کنند. در آیه ۱۷ می‌خوانید که این جبرئیل، که قرار است دانیال را به این رؤیا برساند، نزدیک می‌شود و می‌خوانید: «او به جایی که من ایستاده بودم نزدیک شد و چون آمد، ترسیدم و به روی خود افتادم. اما او به من گفت: ای پسر انسان، بفهم، زیرا زمان آخر، رؤیا خواهد بود». بنابراین شما این عبارت را در قسمت آخر دارید، اما بعد می‌خوانید: «هنگامی که او با من سخن می‌گفت، من در خواب عمیقی بودم و صورتم رو به ۱۷». «زمین بود، و او مرا لمس کرد و مرا راست نگه داشت. و به من گفت: «اینک، تو را آگاه خواهم کرد»

به بخش آخر آیه ۱۹ توجه کنید: «من تو را از آنچه در پایان غضب رخ خواهد داد، آگاه خواهم ساخت، زیرا در زمان معین، پایان خواهد بود». بنابراین در پایان آیه ۱۷، شما این را دارید: «زمان پایان، رؤیا خواهد بود». «پایان آیه ۱۹ این است: «در پایان غضب، زیرا در زمان معین، پایان خواهد بود». می‌توانید این سوال را بپرسید که این به چه معناست؟ آیا تمام رؤیاها به پایان عصر مربوط می‌شوند؟ چگونه می‌توانیم این عبارات را درک کنیم: «در زمان پایان»، «در پایان غضب، در زمان معین، پایان خواهد بود». «حالا، فکر می‌کنم این سوالی است که باید هنگام نگاه کردن به تفسیر در نظر داشته باشید. می‌توانم همین جا بگویم که ای. جی. یانگ می‌گوید

منظور از این عبارات، پایان دوره عهد عتیق است. عبارت «در بخش پایانی خشم» زمان داوری خدا بر قوم اسرائیل قبل از برقراری عهد جدید است. بنابراین، این پایان دوره عهد عتیق، زمان قبل از برقراری عهد جدید است. فقط این سوال را در ذهن داشته باشید و بیاورید به تفسیری که در آیات 20 تا 27 آمده است، بپردازیم.

در آیه 20 می‌خوانید: «قوچی که دو شاخ دانیال 8: 20-27 تفسیر رؤیا، فتح ماد و پارس توسط اسکندر داشت و دیدی، پادشاهان ماد و پارس هستند.» بنابراین به آیات 3 و 4 برمی‌گردید و می‌توانید آیات 3 و 4 را با کمی درک بیشتر بخوانید زیرا آیات 3 و 4 می‌گویند: «من این قوچ را دیدم که دو شاخ داشت، دو شاخ بلند بودند.» یکی از دیگری بلندتر بود و آن بلندتر آخر از همه بالا آمد. و من قوچ را دیدم که به سمت غرب، شمال و جنوب هجوم می‌آورد. بنابراین هیچ‌کس نمی‌توانست در مقابل این قوچ بایستد. جالب است که آیه 3 می‌گوید قوچ دو شاخ داشت، دو شاخ بلند بودند، اما یکی بالاتر از دیگری. شاخ بلندتر آخر از همه بالا آمد. این نشان می‌دهد که ماد قبل از پارس اهمیت داشته است. و این با آنچه ما از تاریخ ماد و پارس می‌دانیم مطابقت دارد. مادها حدود 631 قبل از میلاد از آشور مستقل شدند. پارسیان به عنوان بخش کوچکی از امپراتوری ماد شروع به کار کردند. اما پارسیان برای کنترل امپراتوری ماد قیام کردند و این کار تا حد زیادی از طریق کوروش انجام شد که ماد را تحت کنترل خود درآورد. به بسیاری از مادها در پادشاهی کوروش مسئولیت‌هایی داده شد، اما می‌بینید که تصویر آنجا بسیار خوب مطابقت دارد. این قوچ دو شاخ دارد؛ دو شاخ بلند بودند. یکی بالاتر از دیگری بود و شاخ بلندتر آخر از همه بالا آمد. این عنصر پارسی پادشاهی ماد و پارس است. من اینجا نقشه‌ای از امپراتوری پارس دارم، فقط برای اینکه ایده‌ای از وسعت آن به شما بدهم. منطقه‌ای که آن خطوط را دارد از آسیای صغیر بالا می‌رود، به مصر می‌رسد و به سمت شرق بالا می‌رود. بنابراین آیه 20 تفسیر این است: «آن قوچی که دو شاخ داشت و دیدی، اینها «پادشاهان ماد و پارس هستند»

سپس به آیه 21 می‌رویم: «و بز نر پادشاه یونان است و شاخ بزرگی که بین چشمانش است، اولین پادشاه است.» و شما آیه 21 را می‌خوانید. قبل از ادامه به این موضوع، ممکن است فقط اشاره کنم که در آیه 4 متوجه شدید که قوچ به سمت غرب، شمال و جنوب حرکت کرد تا هیچ‌کس نتواند در مقابل او بایستد. این دقیقاً همان چیزی است که ما در آنجا با امپراتوری پارس می‌بینیم، به سمت غرب، شمال غربی، شمال و جنوب، تا هیچ‌کس نتواند در مقابل او بایستد. و سپس آیه 5: «آن بز نر از غرب، آیه 21 به عنوان پادشاه یونان معرفی می‌شود. ببینید، آیه 5 می‌گوید: «همانطور که فکر می‌کردم، اینک بز نر از غرب بر روی تمام زمین آمد اما زمین را لمس نکرد. و بز شاخ قابل توجهی بین چشمانش داشت. و او به قوچی که دو شاخ داشت رسید و در خشم «قدرتش به او برخورد کرد»

اسکندر کبیر به امپراتوری ایران حمله کرد. اسکندر از یونان پیشروی کرد و توانست ایران را نابود کند. و توجه کنید که آیه 5 درباره این بز نر می‌گوید که او از غرب بر تمام سطح زمین آمد و زمین را لمس نکرد، که

نشانه‌ای از سرعت فتوحات اوست؛ او بسیار چابک بود.

و سپس آیات ۶-۷ نحوه تصرف ایران توسط اسکندر را شرح می‌دهند: او قوچ را زد و دو شاخش را شکست، قوچ دیگر قدرتی برای مقاومت در برابر او نداشت. پس او را به زمین انداخت و پایمال کرد و بز نر بسیار بزرگ شد. حالا، وقتی به فتح اسکندر نگاه می‌کنید، خط سیاه روی نقشه وسعت پادشاهی اسکندر را به شما نشان می‌دهد. این یک فتح سریع بود، اما شامل تعدادی نبرد کلیدی بود. در سال ۳۳۴ قبل از میلاد، نبردی در رودخانه گرانیکوس داشتید که درست همینجا در شمال غربی آسیای صغیر است. این اولین پیروزی در آسیای صغیر بر نیروهای ایرانی در سال ۳۳۴ بود. یک سال بعد، نبرد ایزیس را در سال ۳۳۳ قبل از میلاد، درست در گوشه شمالی، جایی که دریای مدیترانه در امتداد ساحل آسیا به سمت جنوب می‌پیچد، دارید. اسکندر از کوه‌های توروس عبور کرد، ارتش اصلی ایرانی را در ایزیس شکست داد و این امر او را قادر ساخت تا از ساحل پایین بیاید و سوریه، فلسطین و سپس به مصر برسد. بنابراین، ما یک نبرد کلیدی داریم، نبرد ایزیس، در سال ۳۳۳. در سال ۳۳۱، به سمت شرق، در آربلا، در نبرد آربلا، او آخرین ارتش ایرانی را نابود کرد، امپراتوری را به دست آورد و سپس از آربلا به سمت رودخانه سند حرکت کرد. بنابراین می‌بینید که از سال ۳۳۴ تا ۳۳۱، سه... سال‌ها. او پارس‌ها را جارو کرد.

اما در آیه ۸ می‌خوانید: «بز نر بسیار بزرگ شد و چون قوی شد، شاخ بزرگ شکسته شد و برای آن چهار شاخ بزرگ به سوی بادهای چهارگانه آسمان آمدند.» شاید از خود بپرسید که این به چه معناست؟ و سپس به آیه ۲۲ نگاه می‌کنید که می‌گوید: «اکنون که شکسته شده است، در حالی که چهار نفر برای آن ایستادگی کردند، چهار پادشاهی از میان ملت‌ها برخوانند خاست، اما نه به قدرت او.» و آنچه از نظر تاریخی می‌بینید این است که وقتی اسکندر در اوج قدرت خود بود، در ۳۳ سالگی درگذشت. بنابراین وقتی او قوی بود، شاخ بزرگ شکسته شد، همانطور که آیه ۸ می‌گوید. بنابراین شما یک پادشاهی عظیم و یک مرد قدرتمند دارید. او بسیار جوان می‌میرد، پس چه اتفاقی برای پادشاهی او خواهد افتاد؟ او یک فرزند نامشروع دو یا سه ساله داشت، بنابراین واقعاً پسر مناسبی برای تصاحب تاج و تخت خود نداشت. او چند ماه قبل از مرگش با دختر پادشاه پارس ازدواج کرده بود و برخی فکر می‌کردند شاید از آن رابطه فرزندی به دنیا بیاید. سردرگمی و مبارزه زیادی برای قدرت وجود داشت، اما ظرف چند سال اتفاقی که افتاد این بود که امپراتوری اسکندر به چهار بخش تقسیم شد. در ابتدا به پنج بخش، اما آن بخش پایدار نبود و به چهار بخش تقسیم شد و چندین نفر از ژنرال‌های او مناطق بزرگی از امپراتوری او را برای خود تصرف کردند.

سه‌گانه در سال ۳۰۱ روی نقشه چیزی شبیه به این بودند. شما مقدونیه تقسیم پادشاهی اسکندر پادشاهی‌های را تحت حکومت کاساندر، تراکیه و آسیای صغیر را در ابتدا تحت حکومت لیسیماخوس و آنتیگونوس دارید. لیسیماخوس در اینجا، آسیای صغیر را تحت حکومت آنتیگونوس، و سپس سوریه را در شرق تحت حکومت

سلوکوس، و مصر را در جنوب تحت حکومت بطلمیوس. حکومت آنتیگونوس دوام زیادی نداشت، بنابراین اساساً سلوکوس، بطلمیوس، لیسیماخوس و کاساندر را به عنوان چهار بخش داشتید. این آنتیگونوس بود که دوام زیادی نیاورد. آنتیگونوس بود که توسط سلوکوس سرنگون شد. بنابراین چهار بخش باقی مانده است: کاساندر، لیسیماخوس، بطلمیوس و سلوکوس. در آیه ۲۲ می‌خوانید: «چهار پادشاهی از میان ملت برخوانند خاست، اما نه» به قدرت او

؟ در آیه ۹ می‌خوانید: «از یکی از آنها»، یعنی یکی از این چهار پادشاهی، پادشاه با چهره‌ای خشن کیست شاخ کوچکی بیرون آمد که بسیار بزرگ شد. «و می‌پرسید آن چیست؟ و سپس به تفسیر آیه ۲۳ می‌پردازید.» در « زمان‌های آخر پادشاهی‌ها»، یعنی این چهار پادشاهی، «هنگامی که گناهکاران به کمال برسند، پادشاهی با چهره‌ای خشن و جملاتی تاریک و فهما خواهد برخاست و قدرت او عظیم خواهد بود، اما نه به قدرت خودش. و او به طرز عجیبی نابود خواهد کرد و کامیاب خواهد شد و ادامه خواهد داد و قدرتمندان و قوم مقدس را نابود خواهد کرد. و از طریق قدرت‌های خود، فریب را نیز به ثمر خواهد رساند و دست او خود و قلبش را بزرگ خواهد کرد. با صلح، بسیاری را نابود خواهد کرد. او همچنین در برابر شاهزاده شاهزاده‌ها خواهد ایستاد، اما بی‌پایان شکسته خواهد شد.»

بنابراین در زمان‌های آخر در این پادشاهی، پادشاهی با چهره‌ای خشن ظهور خواهد کرد. به عبارت دیگر، در ابتدا درست نیست. و می‌توان این سوال را پرسید که چه کسی در اینجا مد نظر است؟ آیا این همان دجالی است که قرار است در پایان عصر بیاید؟ می‌بینید، آیه ۱۷ می‌گوید که «زمان پایان، رؤیا خواهد بود.» آیا این همان دجال در پایان این عصر است؟ یا دلیلی وجود دارد که فکر کنیم دجال نیست؟ فکر می‌کنم آیه ۹ کاملاً واضح است. آیه ۹ می‌گوید: «از یکی از آنها.» «و» آنها «چه کسانی هستند؟ این به چهار نفر برجسته، به سمت چهار باد آسمان، چهار بخش پادشاهی اسکندر اشاره دارد. این شخص از یکی از چهار بخش پادشاهی اسکندر ظهور خواهد کرد. بنابراین شما در متن امپراتوری اسکندر و بخش‌های آن هستید و یک حاکم از یکی از آن بخش‌ها بیرون می‌آید. بنابراین فکر می‌کنم آنچه در فصل ۸ می‌بینید این است که خداوند به دانیال رؤیایی می‌دهد تا به قوم خداوند نشان دهد که پس از ایرانیان، که در زمان دانیال بابل را تصرف کرده بودند، پس از ایرانیان، امپراتوری یونان خواهد آمد و در طول زمان، امپراتوری یونان با دشواری بزرگی روبرو خواهد شد - این پادشاه با چهره‌ای خشن که ظهور خواهد کرد.

از نظر تاریخی، می‌دانیم که در امپراتوری سلوکی، یکی از آن چهار بخش، آنتیوخوس آنتیوخوس اپیفانس از نظر تاریخی، می‌دانیم که در امپراتوری سلوکی، یکی از آن چهار بخش، آنتیوخوس آنتیوخوس اپیفانس به یک حاکم قدرتمند تبدیل شد. او امپراتوری بطلمیوسی را فتح کرد، یا تقریباً آن را فتح کرد، زیرا آن مبارزه به طور مداوم ادامه داشت.» او خود را بزرگ شمرد، آیه ۱۱، «او خود را تا به حد فرمانروای لشکر

بزرگ شمرد «به نام او، آنتیوخوس اپیفانس، توجه کنید که اپیفانس به معنای «تجلی خدا» است. او احساس می‌کرد که تجلی خدا است. او خود را تجلی زئوس، خدای یونان، می‌دانست. او می‌خواست مورد پرستش قرار گیرد و از آنچه از او می‌دانیم، ویژگی‌هایی را که در اینجا شرح داده شده است، از خود نشان داد. او به اورشلیم حمله کرد و معبد را آلوده ساخت.

پیشینه این امر این بود: او به مصر رفته بود و درست زمانی که رومی‌ها نیرویی را به مصر فرستادند، زیرا نمی‌خواستند سلوکیان قدرت خود را بر مصریان تثبیت کنند؛ این قدرتی بسیار بزرگ بود. رومی‌ها ایده‌های خود را در مورد کنترل مدیترانه داشتند، بنابراین نیرویی را به مصر فرستادند و این سردار رومی درست در بیرون اسکندریه با آنتیوخوس ملاقات کرد. و داستانی در مورد رویارویی آنها گفته شده است. در واقع، آنها یکدیگر را می‌شناختند زیرا آنتیوخوس مدتی قبل در روم زندانی بود. اما این سردار رومی، پوپلیوس لیناس، به آنتیوخوس گفت که باید منطقه تصرف شده را پس دهد و مصر را تخلیه کند. ما اخیراً در این جنگ طوفان صحرا در عراق چیزهای زیادی در مورد کشیدن خط روی شن شنیده‌ایم. من فکر می‌کنم که ریشه این عبارت از این واقعه ناشی می‌شود، زیرا این سردار رومی خطی روی شن، دایره‌ای، دور آنتیوخوس کشید. آنتیوخوس گفت که برای بررسی خواسته‌های رومیان زمان می‌خواهد، و این سردار رومی این خط را دور او روی شن کشید و گفت: «ببین، قبل از اینکه از آن خط عبور کنی، به من بگو»

بنابراین آنتیوخوس تحقیر شد و می‌دانست که نیروی لازم برای جنگ با رومیان را ندارد، بنابراین مجبور به عقب‌نشینی شد. وقتی عقب‌نشینی کرد، خشم خود را بر سر یهودیان خالی کرد. او به اورشلیم آمد و معبد را نجس کرد و دیوارهای شهر را فرو ریخت، زنان و کودکان را به بردگی فروخت و دین یهود را ممنوع کرد. رعایت روز سبت و ختنه به دلیل مجازات مرگ ممنوع شد. کتب عهد عتیق سوزانده شدند، تصاویر خدایان یونانی در تمام شهرهای یهودا نصب شد و یهودیان مجبور به پرستش آنها شدند. اگر این کار را نمی‌کردید، شکنجه و کشته می‌شدید. در خود معبد نوعی محراب برپا شده بود که روی آن خوک‌ها قربانی می‌شدند تا یهودیان را به ستوه آورند و کل معبد با چربی حاصل از قربانی‌های خوک‌ها پاشیده می‌شد. نتیجه، شورش مکابیان در حدود سال ۱۶۸ پیش از میلاد بود.

رومی‌ها به تازگی مقدونیه را در جنگ سوم مقدونیه شکست داده بودند. بنابراین خودشان در حال گسترش به سمت شرق به مقدونیه بودند. آنها باید نسبتاً قدرتمند بوده باشند. و آنها تازه یک پیروزی دیگر به دست آورده بودند. بنابراین باید نیروی قابل توجهی بوده باشد. مطمئن نیستم، می‌دانید، از نظر تعداد، اما باید نیرویی به اندازه کافی قابل توجه بوده باشد که آنتیوخوس را مرعوب کرده باشد. می‌خواهم کمی بیشتر به آیات ۹ تا ۱۴ نگاه کنم. عبارات نسبتاً مبهمی در آنجا وجود دارد. بنابراین بیایید در این مرحله متوقف شویم و کمی بیشتر با دانیال ۸ که در ساعت بعدی شروع می‌شود، پیش خواهیم رفت.

رونویسی توسط ویکتوریا چندلر
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس
مجدد توسط دکتر پری فیلیپس
روایت